

پیرامون دمکراسی

تبلیغات دروغین ماکمیت اسلامی بر این مبنا استوار است که دمکراسی را می توان در جامعه ماکم کرد و گسترش داد، طوریکه نظر اکثریت، با برقراری دمکراسی برآورده شود. تمت سایه این اندیشه و تبلیغات وسیع، مفهومی از دمکراسی به ما مُقنه می شود که توگوئی دمکراسی در جوامع طبقاتی برای همه، امکاناتی یگانه و برابر را فراهم می دارد. لذا اغلب بر این باورند که، دمکراسی یعنی ممق بودن اکثریت جامعه و تامین این مقانیت به واسطه رای و انتخاب آنکس که ماکمیت جامعه برای انتخاب شدن، عرضه می دارد. در این مسیر یافت می شوند، فریفته گانی که به عنوان نیروی پیپ این اندیشه را باور دارند و مُبلُغند. درواقع این افراد می اندیشند که دمکراسی امری ست فراگیر، مجرد و غیرطبقاتی؛ طبقه و اقشار فرودست جامعه، زمتکشان، که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، می توانند از این رهگذر تامین مق کنند. این ساده لومان غافل از آنند که فود وسیله دست ماکمیت و در جهت منافع وی قرار گرفته اند.

بیست و پنج سده پیش، ارسطو در کتاب "سیاست" می نویسد: "در دمکراسی فقرا فرمان روایند، بدلیل کثرتشان و بدلیل آن که اراده اکثریت در مک قانون است." ارسطو که هر پدیده سیاسی را منتج از حرکت اجتماعی و تغییرات آن می دانست، سافتمان حکومت های آتن، کارتاژ و اسپارت را تملیل کرد و بر این باور بود که "دمکراسی حکومت تهیدستان و الیگارشلی حکومت توانگران است"، مطلوب وی حکومت ترکیبی از دمکراسی و الیگارشلی بود. وی دراین کتاب می نویسد: "لازمه برابری و عدالت در بطن یک حکومت، آنست که قدرت فقرا هرگز بیش از اغنیا نبوده و ماکمیت نه تنها در دست آنان بلکه در دست همه شهروندان به تناسب تعداد شان باشد. این امر شرط ضروری تضمین قاطع و موثر برابری و آزادی از جانب حکومت است." اما اغنیا که اقلیت بسیار کوچکی هستند، هیچگاه بر آن نفوهند بود تا از این طریق مطلوب ارسطو، اعمال حکومتی باصطلاح دمکراتیک کنند. ولی در تمام دورانهای جوامع طبقاتی، طبقات ماکمه (برده داران، اربابان و سرمایه داران) علیرغم اقلیت ناپیز بودن، توانسته اند حکومت ظالمانه فویش را اعمال کنند. امری که امروزه، و بویژه در جامعه ای مانند ایران به صورتی عریان تر، تجلی می یابد.

امر دمکراسی در تایخ مکتوب بشریت، نخستین بار دوهزار و پانصد سال پیش در یونان قدیم تعریف و تفسیر شد. در آن زمان، شهروندان، مردان آزاده، دارای مق رای و ابراز نظر فویش بودند. این گونه دمکراسی بیانگر شرکت مردان آزاده در انتخاب ماکمیت بود. افراد از طریق انتخابات و یا قرعه کشی، مشخص می گشتند. طبیعیست که از همان ابتدای وجود جوامع طبقاتی، امر آزادی و دمکراسی با ماکمیت برده دار در تناقضی فامش قرار می گرفت و با آن سر ستیز داشت. زیرا تنها بخش کوچکی از اهالی، مردان آزاده، از "مقوقی دمکراتیک" برخوردار، و بخش وسیعی از مردم علاوه بر زنان، بردگان متا از ابتدائی ترین مقوق، چه رسد به مق رای و فراتر از آن نیز محروم بودند.

اساساً دمکراسی در طول تاریخ بنا بر شرایط عینی ویژه زمان و مکان، مفهومی متفاوت را دارا بود. اربابان بزرگ زمین استنباط دیگری از دمکراسی و قوانین داشتند تا برده داران، بردگان متا مق مالکیت بر وجود فود را نداشتند و فرید و فروش می شدند، امری که تا اواخر سده نوزدهم در آمریکا هنوز ماکم بود. همین طور سرمایه داران، مناسبات ارباب رعیتی را از هم پاشانده و مناسبات میان کار و سرمایه را بنا نهادند. ولی در همه این صور متفاوت، همه طبقات ماکمه از یگانگی اعمال منافع فویش برخوردار بودند؛ در همه موارد اصول دمکراسی، قوانین و راه کارها در کل در خدمت طبقه ماکمه، توجیه و تثبیت شیوه تولید، شکل مالکیت و در جهت منافع ماکمیت بود و بر علیه طبقه مورد ستم جامعه.

اکنون پس از گذشت دوهزار و پانصد سال از آن زمان، که بشریت دورانهای تکاملی تمدن را یکی پشت دیگری دارد و از پیشرفت آگاهی و علمی شگفت انگیز برخوردار است، اکنون که سرمایه داری مدعی "آزادی و دموکراسی ست"، در سرتاسر گیتی که بنگری، همه جا در تمام کشورها، دموکراسی تنها جلوه ای ست از یک بازی تبلیغاتی و فریب توده های ناآگاه. لذا از آن رویای زیبای یونانی ارسطو که در آن تمایز میان ماکم و ممکوم نباشد و همگان از "دموکراسی" برخوردار گردند، فبری نبوده و نیست.

بورژوازی "دموکراسی طلب"، مدعی آنست که؛ دموکراسی در واقع طریقتیست از سامان دهی اداره کشور، که مردم، این امکان و حق را دارا می باشند تا با رای فویشتن در سازمان دهی مدیریت کشور دفالت و همیاری کنند. علاوه بر مفهوم طبقاتی دموکراسی که بعد بدان فوایم پرداخت، اصل مطلب بر آنست که صرفنظر از هیاهو و جنجال "دموکراسی طلبی" سرمایه داری، در پس این تبلیغات چه نهان شده است؟ آیا واقعیتی به سود اکثریت مردم در این "دموکراسی طلبی"، "دموکراسی فواهی" و "دموکراسی گستری" سرمایه داری وجود دارد، یا نه؟

می گویند؛ آواز دهل شنیدن از دور فوش است. یافت می شوند مردمانی که شیفته و فریفته ظاهر "دموکراتیک" غرب می باشند، و در تلاشند تا در ایران نیز، اوضاع، آن چنان رنگ و روغن یابد. برای آنها بازی "دموکراسی" بسیار زیباست، که اما در انتهایش ماضی جز ادامه ماکمیت زر و زور، امر دیگری نیست. اینان آمدن و رفتن بوش ها و اباماها را نماد "آزادی و دموکراسی" می دانند. غافل از اینکه وجود همه اینها خود اجزائی ست از ظاهر فریبی دموکراسی غرب. چه اینکه با وجود و بی وجود بوش ها و اباماها، جنگ و کشتار از جانب ماکمیت آمریکا در منطقه و سایر مظالم اقتصادی و سیاسی در سراسر گیتی، به هر صورت توسط امپریالیسم آمریکا و یارانش، اجرا فواهد گشت و اساساً ربطی به انتخابات، و به این یا آن فرد ندارد.

تفویض حق رای دهی به افراد و انتخاب شدن را نمی توان دموکراسی نامید. زیرا که معمولاً افراد با آزادی و امکانات برابر کاندید نمی شوند، و کاندیدها از فیلترهای مرعی و نامرعی می بایست عبور کنند. در صورت استثنائی گذر از این فیلترها، کاندیدها از شرایط یکسان تبلیغاتی، چه از نظر مالی و چه از نظر مساعد ماکمیت و نظام اداریش، برخوردار نیستند. به فرض هم از این موانع نیز بگذری، بازهم به نوعی طرد فواهی شد. آنچه واقعیت بر آن گواه دارد، اینست که معمولاً افرادی از مرامل گوناگون گذر می کنند و انتخاب می شوند، که باب میل ماکمیت باشند. نمونه های انتخابات گذشته، چه در زمان ماکمیت اسلامی و چه در برهه شاهنشاهی، را در نظر بگیرید؛ همه گواه بر این امر دارند. "مارکس این ماهیت دموکراسی سرمایه داری را با مسن وجهی دریافته که ضمن تجزیه و تحلیل تجربه کمون می گوید؛ هر چند سال یک بار به ستمکشان اجازه داده می شود تصمیم بگیرند کدام یک از نمایندگان طبقه ستمگر در مجلس، نماینده آنان باشد و آنان را سرکوب نماید!" لنین دولت و انقلاب صفحه ۱۲۳. مهمتر اینکه زمان انتخابات، بازار وعده و وعیدها بسیار داغ است و پس از آن کسی پاسفگوی وعده های انجام نشده نیست. برسر کار آمدن دولت خاتمی، در دهه هفتاد، ضرورتی بود از جانب نظام، که می بایست فشم سر برآورده تهی دستان را مهار می کرد. چه اینکه فود وی در فاتمه کار بر آن اذعان داشت که نقش تدارکاتچی نظام را داشته، و وعده ای را برآورده نکرده و کاری از پیش نبرده است. پس دارا بودن ظاهری حق رای، دال بر وجود دموکراسی نیست. زیرا که حکومت، حکومت اقلیت، یعنی اغنیاست. اساساً سیستم ماکمیتی مومود، اجازه دگراندیشی و دفول آن به نامیه قدرت را آزادانه فواهد داد، مگر به زور. "....همانا درآلمان است که ایمان فرافی نسبت به دولت از عالم فلسفه گذشته و تمام ذهن بورژوازی و متا بسیاری از کارگران را فرا گرفته است و به موجب تعلیمات فلاسفه، دولت تمقق ایده و یا، بزبان فلسفی، سلطنت الهی در زمین است، دولت آنچنان عرصه ای ست که در آن حقیقت و عدالت سرمدی جامه عمل به فود پوشیده و یا باید بیوشد. و مال آن که در حقیقت امر دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه به دست طبقه دیگر و جمهوری دموکراتیک هم از این میث به هیچ وجه دست

دموکراسی مفهومی فراتر از این دارد و برمسایل اقتصادی و سایر امور نیز موثر قرار می‌گیرد. دموکراسی بدون توجه به اقتصاد نامفهوم است. علیرغم اهمیت بسیار آزادی و دموکراسی، امر اقتصاد جامعه ارزش والائی را مائز می‌باشد.

دموکراسی مفهومیست طبقاتی. وجود قوانین در هر جامعه، در مسیر تثبیت موقعیت طبقه ماکمه است. قوانینی که طبقه ماکمه می‌گذراند، برای تسهیل امکانات و اقدامات خود او می‌باشد. و درست همین قوانین موجب تسهیل و قانونیت بخشیدن به استثمار و مپاول طبقه و اقشار موردستم است. مثالی می‌زنیم؛ بتدریج بر همگان بوضوح عیان می‌گردد، که برنامه درمال تصویب "پردافت مستقیم یارانه ها"، دقیقاً بر ضد منافع اقشار زومتکش می‌باشد. پردافت مستقیم، اگر هم مدتی بر قرار باشد، مقدار آن به مراتب کمتر از ازدیاد قیمت‌ها در پی قطع یارانه ها خواهد بود. قیمت‌هایی که تا ده برابر (گاز، برق و...) فواهند شد. این امر به سود صامبان سرمایه، تولید، و تشدید استثمار است. اما منجر به گسترش فقر به میزان بسیار شدیدتر فواهد گشت. پس می‌بینید؛ دموکراسی جنبه اقتصادی و طبقاتی دارد، و همزمان حامل اعمال زور بر طبقه مقابل است. آنچه را که سرمایه داری دموکراسی می‌نامد؛ درواقع شامل دموکراسی برای اقلیت، طبقه ستمگر، و دیکتاتوری علیه اکثریت، طبقه ستم دیده، می‌باشد. پس دموکراسی مفهومی مطلق، مجرد و یک جانبه نمی‌باشد، بلکه مانند هر پدیده ای دیگر بخشی از دو قطب متناقض است که با هم در مبارزه و همزیستی می‌باشند. وجود هر یک دال بر وجود دیگری ست. وجود دموکراسی در یک جامعه، دال بر وجود دیکتاتوری نیز می‌باشد، که علیه طبقه مقابل اعمال می‌گردد. دموکراسی سرمایه داری جهت ایجاد قوانین و امکانات برای سرمایه و سرمایه داراست، و درست همزمان برای ایجاد این دموکراسی که خود بفرود یکجانب پدیده است، ضرورت دارد تا ماکمیت اعمال دیکتاتوری بر اکثریت جامعه کند. لنین می‌گوید: "دموکراسی فرده بورژوائی هرگز قادر بدرک این مطلب نیست که دولت ارگان سیادت طبقه معینیست که با قطب مقابل خود (طبقه مخالف) نمی‌تواند آشتی پذیر باشد." همانجا صفحه ۹. دولت های سرمایه داری در سراسر گیتی، دولتهای دمکراتیک اکثریت بر اقلیت نیستند، بلکه خود حامل اعمال دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت اند. "دمکراتیسم تا آفرین مرحله پیگیر در دوران سرمایه داری غیر ممکن است و در دوران سوسیالیسم هم هرگونه دموکراسی (بمانند دیکتاتوری- آزما) رو بزوال فواهد رفت." همانجا صفحه ۱۰۹ "دموکراسی برای اقلیت ناپییز، دموکراسی برای توانگران، این است دمکراتیسم جامعه سرمایه داری." همانجا صفحه ۱۲۲

دموکراسی مفهومیست طبقاتی. گسترده ترین، تکامل یافته ترین و عالی ترین شکل دموکراسی، دموکراسی پرولتری ست. در این گونه جوامع، نهادهای فلقی، بویژه شوراهای کارگری، که متشکل از نمایندگان شوراهای سایر زومتکشان نیز هستند، ارکان اصلی دموکراسی می‌باشند که اقدام به تعیین دولت، کنترل، عزل و نصب آن را عهده دارند. شکل دولت سوسیالیستی از این گذر تعیین می‌شود. اشکال دیگر حکومتی گوناگون که همه از اعمال دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی نشانی دارند، نمی‌توانند برآورد کننده امیال و فواسته های اکثریت جامعه باشند. جمهوری اسلامی نوعی از ماکمیت سرمایه داری ست که از منافع سرمایه دارها حمایت و علیه منافع کارگران و سایر زومتکشان گام برمی‌دارد و از پاشنی اسلامی برفوردار است.

مدعی آن شدن که، ماکمیت ناشی از ملت یا مردم است، نادرست می‌باشد. در طول تاریخ جوامع طبقاتی، ماکمیت ها معمولاً ناشی از مردم نبوده اند؛ ماکمیت ها را ناشی از ملت یا مردم دانستن به معنای نفی تضاد طبقاتیست، زیرا که مردم، مفهومی عام و فوق طبقاتی، شامل کلیه طبقات و اقشار می‌باشد. ملت نیز واژه ای ست عام و فراطبقاتی. تنها در گذار از جوامع طبقاتی به جامعه بی طبقه (سوسیالیسم) می‌توان از ناشی بودن ماکمیت از مردم، آنهم اکثریت بزرگ مردم، نه کل آن سخن گفت؛ یعنی طبقه کارگر. بیان "ناشی بودن ماکمیت از ملت یا مردم" از یکجانبه گرایی و پراگماتیسم نشئت می‌گیرد. مبارزان راه پرولتاریا با طبقه کارگر بیعت می‌کنند نه با مردم یا ملت. بیعت انقلابیون کمونیست امریست طبقاتی، نه فراطبقاتی! طبیعیست که طبقه کارگر در کشورهائی نظیر ایران، در مسیر مبارزاتی خویش از متمدان دور و نزدیک برفوردار است، اما امر مهم در این گذر، امر رهبری طبقه کارگر در مبارزه انقلابی ست و کمونیستها

بر خلاف ملی‌گرایان، حامی پرولتاریا و رهبری وی در جنبش انقلابی و پیرو شعار انترناسیونالیستی "کارگران جهان متحد شوید" هستند، و قواها را انقلاب سوسیالیستی.

جمهوری فدرال، که برفی شیفته‌آند، واژه ایست بورژوائی که افیراً نیز موردی مشخص بدست امپریالیسم عرضه شده است. هم اکنون با سافت و پرداخت جمهوری فدرال در عراق، زمینه دراز مدت تجزیه عراق و ایجاد پایگاه دوم امپریالیسم در کنار اسرائیل در منطقه را حاصل شده اند.

لنین می نویسد: "ذکر این نکته بسیار مهم است که انگلز پندار فراخی فوق العاده شایعی را - بویژه میان دمکراسی فرده بورژوائی - که بنا بر آن گویا جمهوری فدراتیو متمماً آزادی هائی بیش از یک جمهوری متمرکز در بر دارد، بکمک فاکت و امثله بسیار دقیق رد می کند." همانجا صفحه ۱۰۳

جمهوری دمکراتیک واژه ای است که از انقلابات سرمایه داری نشئت می گیرد. این انقلابات در سده های ۱۷ تا ۱۹ در بسیاری از کشورها رخ داده اند، و در سده بیست نیز در کشورهای در حال توسعه نیز واقع شدند. دمکراسی در این نوع حکومت ها، عمدتاً بر مبنای منافع ملی و فراملی بورژوازی و علیه اکثریت بزرگ اهالی در آن فطه بوده است و دارای ماهیتی ارتجاعی می باشد. لذا نمی تواند فواسته اکثریت را دربرداشته باشد.

علنی گرائی ارتیه ای شوم

علنی گرائی در شرایط کنونی در ایران ارتیه ایست که در دوران فاطمی، "دولت اصلاحات" پایه ریزی شد و به دست چریانای همچون مکتیست ها پرورش یافت، که می فواستند نقش اپوزیسیون (ژیم آمریکائی در ایران را عهده دار گردند و اکنون ماترکی ست بازمانده برای فرمیست های نوین.

برای برفی، نقل از بزرگان مارکسیسم و تملیل تئوریک، امریست چپروانه، زیرا که لازم دارند تا فقط علنی کار کنند، مسایل را تنها از دریچه تنگ سیاسی فویش، آن هم اصلاح طلبانه ببینند و از مبارزه در سایر سطوح و مبارزه عقیدتی فراری باشند، چون چیزی در چنته ندارند، باوری به تئوری راهنما نیست و تنها عمل گرایند. با این تفکر تلاش بر آن است تا از واژه هائی سفن گویند که بیانگر مفاهیم و نظام هائی هستند بورژوائی.

این افراد که دیگران را متهم به فرقه گرائی می کنند، از نظر شکل کار تفاوتشان با متهمین، یا به نظر آنها "فرقه گرایان"، در ظاهر عدم پذیرش شیوه علنی مبارزه به سبک و سیاق آنان می باشد. که جلسات علنی برگزار کرده و همه فعالیت هایشان علنی و در معرض دید و کنترل است. یعنی تمت نظارت ویژه!!

این افراد بر این باورند، هر آنکس که به مبارزه بر می فیزد می بایست، به سبک و سیاق ایشان و در مبارزه ای علنی شرکت جوید، وگرنه فرقه گراست، زیرا عمدتاً از شکل های دیگر مبارزاتی بهره می جوید. آنها بر این باورند که تجمعشان، تنها مامل مبارزه می باشد، و لذا دگراندیش می بایست بر نظر و سبک کار ایشان صمه گذارد، وگرنه جائی برایش در مبارزه نیست. فود بناه تجمع سفن می گویند، مبارزه را در چارچوب نظام و با مفاهیمی التقاطی، تعریف می کنند و لذا اصلاحات هدفشان و امر مبارزه بدان فلاصه می شود. از آنجا که علنی گرایند و به تکفیر دگراندیشان می پردازند، لذا مبارزه برای اصلاحات به استراتژی تبدیل می گردد. اما از آنجا که پیرایه چپ را انتفاب کرده اند و می بایست مارکسیستی جلوه کنند، کلاسهای ویژه تدریس مارکسیستی با شکل علنی و در باز، عاری از ممتوا، برگزار می کنند. امری که برای فالی نبودن عریضه، ولی دارای تناقض شدید میان شکل و ممتواست. جالب این که این تناقض الزاماً به سود نفی استنباط مارکسیستی فاطمه می یابد. نظری به بیانیه ها و سایر انتشاراتشان بیانگر انواع انمرافات و نظریات ضد مارکسیستی ست.

در برهه ای که بدست آوردن ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک، منوط به براندازی رژیم است. در برهه ففقان ماکم، طبیعیست که مبارزه مارکسیستی، شکلی مخفی و منضبط به خود می گیرد. شکل مخفی کار دال بر فرقه گرائی نیست، بلکه الزام تداوم و ضرورت موفقیت مبارزه است. در برهه کنونی، برهه ای که هر آنکه نیز نمی دانست، آموخت: برای موفقیت جنبش مبارزاتی، ضرورت وجود گردان پیشآهنگ در صدر برنامه قرار دارد، در این برهه، امر کادرسازی و جذب پیشتازان طبقه کارگر، اولویت نخست است. در پی تشکیل مزب طبقه کارگر در صحنه مبارزه است که امر مبارزه توده ای و تشکیل فراگیر سازمان های توده ای، درواقع ملقه های رابط با توده های زمتکش و تھیستان، اولویت نخست را می یابد. طبیعیست در آن زمان امتیاج وافر به کادرهای علنی موجود خواهد بود. تا بتوان به جلب توده های وسیع زمتکش و بویژه کارگران دست یافت. مگر بر این باور باشی تا برای سران اصلاح طلب، لشکر پیاده نظام وسیع توده ای، فراهم آری و یا تدارک بینی.

شرایط سیاسی برهه کنونی جامعه ما

انقلاب ناتمام بهمن می بایست لااقل پس از پیروزی بر استبداد شاهنشاهی با گذر از سلطنت و آریستوکراسی، با پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران، به جامعه ای شکوفا و انقلابی گذر می کرد. امری که تا به آن زمان بیش از هفتاد سال در راس برنامه مبارزاتی مردم زمتکش بود، اما به جهت غصب رهبری جنبش توسط کهنه اندیشان مذهبی، اندکی پس از ابتدای پیروزی با سرکوب ادامه جنبش انقلابی، در مسیری نادرست قرار گرفت. در این مسیر بودند سازشکارانی که تمت نام "مزب توده" و "شافه اکثریت چریکهای فدائی فلق"، درواقع فرمیست ها، به یاری ارتجاع در سرکوب انقلابیون و از جانب دیگر به همیاری در رسم حکومتداری ملایان و اعوان و انصارشان پرداختند. به هر صورت مبارزین انقلابی بسیاری در دهه شصت به دست دیوان سالاران مذهبی (ماکمان سرمایه) سرکوب شدند، اوج این کشتارها، اعدام های جمعی و زنجیره ای سال ۶۷ و گورستان خاوران بود. بدین صورت بار دیگر در تاریخ ایران، مهر ننگ فیانت بر پیشانی ملایان به درشتی نشست.

جمهوری اسلامی پس از پشت سر گذاشتن دهه شصت و جنگ با عراق، به تثبیت ماکمیت فویش و ادامه ماکمیت سرمایه داری پرداخت و در این راه، "دفاع ملی" و شعارهای توسعه طلبانه مذهبی و برتری جوئی، برایش فوش آیند بود. اکنون که شرایط جامعه در همه سطوح ملتهد و از نظر شرایط عینی مهیای مرکت انقلابیست و این شرایط الزاماً تمول پذیرمی باشند، این گوشه و آن گوشه نطفه های فاشیسم را می بینیم که در مال سرباز کردن می باشند، که این امر می تواند به گسترش و ماکمیت رژیم فاشیستی بیانجامد. بدین روی تکرار دهه شصت، فجایع و وقایع دیگر دور از انتظار نیست. بویژه این که از عقب افتادگی های جامعه، تداخل مذهب با سیاست و دولت است که از بقایای دوران فئودالیسم در روبروی جامعه است. و این امر پوشش، "تومیه عوامانه" و استتاری ست بر برفی از اقدامات ستم گران اسلامی. لذا جدائی دین از سیاست، یکی از مداخل فواسته های مبارزاتی می باشد. وجود ولی فقیه در جمهوری اسلامی گواه بر نفی ابتدائی ترین حقوق انسانی ست و نشان از کهنه پرستی و جهالت دارد.

در پی سیاست های غارتگرانه اقتصادی، عدم توان و سوء مدیریت ماکمان و دولتمردان، بمران اقتصادی چنان گریبان کارخانجات و صنایع ایران را گرفته است که اغلب ورشکسته، یا تعطیل و یا با مداخل توان تولیدی کار می کنند. بیکاری و فقر در ایران بیداد می کند. اقتصاد دولت اسلامی تنها با تکیه بر درآمد نفت، ننگان پابرجاست. سیاست داخلی و خارجی ماکمیت اسلامی به بن بست رسیده است. سیاست های اجتماعی و فرهنگی ماکمیت نیز در میان اکثریت مردم، دیگر فریداری ندارد. جوشش اعتراضی سال گذشته به بهانه انتقابات گواهی بر آن است که اکثریت مردم تمایل به ادامه تحمل ماکمیت اسلامی را ندارند. این سیاست ها و اقتصاد متکی بر رانت

بهران گریبانگیر ماکمیت اسلامی پنان ماد است که انتظار می رود، تناقضات درونی، چون فوره نظام را از هم بدرد. این روند به شدتی است که عناصری بسیار از ماکمیت با نگرانی نسبت به آتیه خویش، به دنبال اپوزیسیون سازی جدید در دافل نظام روانند و ما هر روزه با عناصر جدیدی که به مخالفت بر می خیزند، روبرو می شویم. عناصر استثماری که سال ها به ستم و زورگویی علیه زمتکشان پرداخته بودند، بناگه خود را از همه چیز مبرا می نامند و پرچم مخالفت و حمایت از مردم را بدست می گیرند. امریکه سالهاست در درون سیستم ماکمیتی در جریان و نظام به طور مداوم در حال بازتولید تناقض و اپوزیسیون سازی درونی است. به نظر می رسد که نظام جمهوری اسلامی لاقلاً در شکل کنونی به سوی فروپاشی روانست و دیگر برای مدت طولانی نمی تواند این چنین بماند. عناصر اپوزیسیون حکومتی که از درون ماکمیت در فراداد ۸۸ سر بلند کردند، چه بخواهند و چه نخواهند، به سوی همیاری با غرب و "انقلاب مضملی" روان اند. درواقع از این اپوزیسیون های حاصل از اختلافات درونی نظام، که به جهت پیاپی ثروتهاست، برای مردم زمتکش نتیجه ای مفید حاصل نخواهد گشت. پیشم امید داشتن به این نوع مخالفین، سبابی کودکانه و احمقانه بیش نیست، و نتیجه ای جز تعمیق گرفتاری زمتکشان این فطه تمت ماکمیت امپریالیسم، و یا ماکمیتی کاملاً فاشیستی، حاصل نخواهد گشت. درصورتی که اصلاح طلبان بر سر کار آیند، رژیم رسوا شده اسلامی چهره ای جدید به خود خواهد گرفت و پندان فرجی نیز باز می یابد، تا به حکومت ظالمانه خویش در پیرایه ای دیگر ادامه دهد.

فرمیسم در ایران آن پنان ریشه دوانده است که کهنه کاری، تمت سیاست تمجیدگرانه "سران مزب توده" بار دیگر به مجزیه گوئی از ارتجاع می پردازد و از موسوی چنین تمجید می کند: "سفنان میرمسین سفت دلنشین است و صادقانه"، و یا به صراحت بیان می دارد: "در تحلیل نهائی جنبش های اجتماعی زمینه مضور و فعالیت امزاب اصیل و واقعی را فراهم خواهند آورد." و یا موسوی در گذشته "از طرفداران گرایش های متفاوت سیاسی در کابینه استفاده می کرد." !!! و ...

اما مبارزه ای که بنیادش التقاطی و سازشکارانه، شیوه مبارزه اش علنی گرایانه، استراتژی اش فرمیسم، کسب کرسی ها و مناصب دولت بورژوائی است، در پی سرنگونی و انهدام دولت بورژوازی نبوده، آنرا گهواره رشد خود می پندارد و برایش فوش رقصی می کند. اما مبارزه و دمکراسی پیگیر پرولتری از یکسو به سوسیالیسم تبدیل می شود و از سوی دیگر سوسیالیسم را می طلبد. و این دمکراسی در بنیاد خویش به سوی زوال دولت و لذا دیکتاتوری می تازد. تنها راه دست یابی به این آرمان، انقلاب سوسیالیستی است. که با سازشکاری و فرمیسم سر سازگاری ندارد و تنها با قهر انقلابی ممکن می گردد.

اما زندگی مبارزاتی صمنه ایست بر نبرد میان ضدین مرگ و زندگی، صمنه ایست از تلاش برای پیروزی و وقوع شکست، لذا بدین جهت برای بقاء و پیروزی. بر ماست تا گذشته را چراغ راه آینده خود سازیم، از تجارب پیشینیان خویش بیاموزیم، و آن کنیم که در خدمت انقلاب و پیروزی است. از مهم ترین آموخته ها از پیشینه جنبش مبارزاتی: ۱- لزوم تکیه بر نفی فرمیسم و سازش با ارتجاع دافلی و خارجی، مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم. ۲- دوری جستن از هرچ و مرج در علنی گرائی. ۳- مبارزه با انحرافات گوناگون، توسط ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم، برای منزه کردن آن، تا راهنمای صمیم مبارزه باشد. ۴- با زدودن انحرافات از اندیشه انقلابی، تشکیل مزب کمونیست متمدنه، امیاء سنت مبارزاتی بیش از صد ساله کمونیسم در ایران. ۵- ایجاد تشکل های صنفی توده ای از صفوف کارگران، سایر زمتکشان، زنان، معلمان، دانشمویان و سایر روشنفکران می باشد.

۱۲ فراداد ۱۳۸۹ - بابک